



نشنال اینترست تحلیل کرد؛ واکنش ایران، چین و روسیه به طرح آمریکا برای بازگشت به «بگرام» چیست؟

دست انداز ژئوپلیتیک مقابل ترامپ

گزارش

گروه‌بین‌الملل

بازگشت آمریکا به پایگاه هوایی بگرام در افغانستان، که دونالد ترامپ اعلام کرده، نشانه‌ای از تغییراستراتژی واشنگتن از مبارزه با تروریسم به رقابت با قدرت‌های بزرگ است. این پایگاه در موقعیتی استثنایی قرار دارد: هزار مایل از تهران، چهارصد مایل از سین‌کیانگ چین و کمتر از هشتصد مایل از بندر گوادر پاکستان. از همین نقطه، آمریکا می‌تواند ایران، چین و حوزه نفوذ روسیه را به‌طور هم‌زمان زیر نظر بگیرد؛ امری که از نظر جغرافیای سیاسی، افغانستان را از یک کشور جنگ‌زده به مرکز نقل جدید ژئوپلیتیکی تبدیل می‌کند.

در حالی‌که پایگاه‌های خلیج فارس در تیرس مستقیم موشک‌های ایران هستند و به محدودیت‌های سیاسی میزبانانشان وابسته‌اند، بگرام استقلال و عمق استراتژیک بیشتری به واشنگتن می‌دهد. این تصمیم البته موجی از نگرانی و واکنش را در میان سه رقیب اصلی آمریکا یعنی ایران، چین و روسیه برانگیخته است.

نگرانی از نقش ایران در جبهه شرقی
برای ایران، چشم‌انداز بازگشت نیروهای آمریکایی به بگرام نگران‌کننده است. ایران تا امروز تمرکز دفاعی خود را بر خلیج فارس و مرزهای غربی گذاشته و در جبهه شرقی، کمترایی‌اف نقش کرده است. حضور دوباره نیروهای آمریکایی در شرق افغانستان، این معادله را تغییر می‌دهد. افزون بر آن، بگرام موقعیتی حساس در هرحان احتمالی ایجاد می‌کند؛ پایگاهی مستقل از پایگاه‌های خلیج فارس که

می‌تواند عملیات اطلاعاتی، سایبری و ویژه آمریکا را در فضای امن تر انجام دهد. این خود معادله بازدارندگی ایران را پیچیده‌تر می‌کند.

چین: نظارت بر کمربند و جاده
چین، افغانستان و پاکستان را کلید اتصال سین‌کیانگ به دریای عرب می‌داند و سرمایه‌گذاری عظیمی در کریدور اقتصادی چین-پاکستان (CPEC) کرده است. بندر گوادر که کمتر از ۸۰۰ مایل از بگرام فاصله دارد، یکی از حلقه‌های حیاتی طرح کمربند و جاده است. بازگشت آمریکا به بگرام به‌معنای نظارت مستقیم بر این کریدور استراتژیک خواهد بود. از این پایگاه، واشنگتن می‌تواند توسعه زیرساخت‌های چین، فعالیت‌های امنیتی یکن در سین‌کیانگ و روند ادغام پروژه‌های تجاری و نظامی چین را ردیابی کند. این نظارت، یکن را ناچار به صرف منابع بیشتری

بپرسم: تحریرها چگونه تمام می‌شوند؟

۳. سفر در تاریخ تحریرها: روایت‌هایی از پایان
چهاردهمین‌اینکه تحریرها چگونه تمام می‌شوند، باید کمی از سیاست روز فاصله بگیریم و به عقب نگاه کنیم. تاریخ، آزمایشگاهی است که در آن بارها و بارها دولت‌ها، ملت‌ها و نظام‌های بین‌المللی نسخه‌های مختلف «فشار اقتصادی» را آزموده‌اند. برخی از آن تجربه‌ها به شکست کامل رویه‌رو شده‌اند، برخی با مصالحه و برخی پرونده‌کشورهایی که پیش از ما با این ابزار فشار روبه‌رو شدند روزی، دیر یا زود، از زیر سایه آن بیرون آیند.

۲. پرسش محوری: آیا تحریرها همیشه با توافق تمام می‌شوند؟

در فضای امروز، وقتی از «پایان تحریرها» سخن می‌گوییم، ذهن بیشتر ما به سرعت به سمت توافق سیاسی می‌رود. گویی پایان هر تحریم، ناکریر باید به میز مذاکره رقم بخورد؛ جایی که طرفین پس از کشمکش‌های فراوان، روی کاغذ امض می‌زنند و دوبرین‌ها لب‌بندھا را ثبت می‌کنند. اما واقعیت تاریخی، پیچیده‌تر از آن تصویر ساده است. بسیاری از تحریرها در جهان نه با توافق رسمی پایان یافته‌اند، نه با فروپاشی سیاسی طرف هدف، بلکه در مسیرهایی مبهم‌تر، تدریجی‌تر و گاه پیش‌بینی‌ناپذیر فروکش کرده‌اند. مشکل اینجاست که ماتریم‌ها معمولاً پدیده‌های سیاسی می‌اندیم، در حالی‌که ماهیت آن درهم تنیده است: اقتصادی، اجتماعی، روانی و حتی اخلاقی. وقتی تحریم بر جامعه‌ای سایه می‌اندازد، فقط نراز تجاری یا نرخ ارز را جابه‌جا نمی‌کند، بلکه ادراک مردم از «آینده» را نیز تغییر می‌دهد. در چنین شرایطی، پایان تحریرها نیز کمتر شبیه یک لحظه تاریخی و بیشتر شبیه یک فرایند تدریجی تغییر است؛ گاهی در سیاست، گاهی در اقتصاد و گاهی حتی در ذهن ملت‌ها.

اگر بخواهیم از تجربه دیگران بیاموزیم، باید این پرسش ساده را به پرسش‌های دقیق‌تر بشکنیم: آیا تحریرها زمانی پایان می‌یابند که هدف سیاسی تحریم‌کننده محقق شود؟ یا زمانی که هزینه ادامه تحریم از فایده‌اش بیشتر

برای حفاظت از مسیرهای تجاری‌اش می‌کند. افزون بر آن، بگرام به آمریکا امکان می‌دهد تعاملات اقتصادی و نظامی ایران و چین را زیر نظر بگیرد؛ بویژه توافق ۲۵ ساله‌ای که از سال ۲۰۲۱ تاکنون بسیاری از بندهایش اجرایی نشده است. در واقع، حضور نظامی آمریکا در قلب آسیا برای چین نه فقط تهدیدی امنیتی بلکه چالشی ژئواکونومیک است که مستقیماً بر طرح جهانی کمربند و جاده تأثیر می‌گذارد.

روسیه: نفوذ از راه طالبان

روسیه که اخیراً اولین کشوری است که طالبان را به رسمیت شناخته، این اقدام را تهدیدی برای حوزه نفوذ خود در آسیای مرکزی می‌بیند. مسکو طالبان را از فهرست گروه‌های تروریستی خود خارج کرده تا نفوذ بیشتری بر کابل داشته باشد و اکنون بیم دارد که بازگشت آمریکا این امتیاز را از بین ببرد. روسیه ابزارهای فشار زیادی از جمله مسیرهای تجاری شمالی، صادرات سوخت و وابستگی افغانستان به کشورهای عضو سازمان پیمان امنیت جمعی را در اختیار دارد. در صورت افزایش حضور آمریکا، مسکو می‌تواند از این اهرم‌ها برای فشار اقتصادی و سیاسی استفاده کند. در عین حال، از بی‌ثباتی گروه داعش خراسان به‌عنوان توجیهی برای افزایش حضور نظامی خود در مرزهای جنوبی بهره می‌برد.

در سناریو بدبینانه، روسیه احتمالاً به‌صورت غیرمستقیم جناح‌هایی از طالبان را که با همکاری با آمریکا مخالفند، تحریک می‌کند تا روند بازسازی بگرام را مختل کنند. هم‌زمان، عملیات اطلاعاتی و جنگ روانی علیه واشنگتن را تقویت کرد و از ناراضیانی داخلی در آمریکا نسبت به بازگشت دوباره به افغانستان بهره‌برداری خواهد کرد. مسکو همچنین تلاش می‌کند با چین و ایران هماهنگ شود و از طریق آنها بر پاکستان تأثیر بگذارد تا مسیرهای لجستیکی واشنگتن را محدود کند. با این حال، وابستگی ازبکستان و تاجیکستان به ثبات افغانستان، مانع شکل‌گیری یک جبهه منسجم ضدآمریکایی در آسیای مرکزی خواهد شد.

هند: نظاره‌گر محتاط
هند در برابر این تحولات با احتیاط واکنش نشان می‌دهد. «دلی نو» از سکترشتر نفوذ چین و پاکستان در افغانستان نگران است، اما در عین حال روابط اقتصادی حساسی

با واشنگتن دارد. حمایت آشکار از بازگشت آمریکا می‌تواند روابطش با یکن را پرتنش‌تر کند، در حالی‌که مخالفت علنی نیز به زان منافعتش در مقابله با نفوذ چین تمام خواهد شد. بنابراین هند سیاستی دوگانه در پیش خواهد گرفت: حفظ ظاهر بی‌طرفی، در کنار همکاری اطلاعاتی محدود با آمریکا.

چالش بازسازی بگرام

اجرای عملی این طرح برای واشنگتن نیز ساده نیست. احیای کامل بگرام مستلزم ماه‌ها کار عمرانی، تأمین سوخت، برق و زیرساخت‌های ارتباطی است. حتی در بهترین حالت، شش ماه زمان نیاز است تا پایگاه در سطح عملیاتی محدود فعال شود. این فرآیند فرصت زیادی در اختیار مخالفان آمریکا از روسیه و ایران گرفته تا جناح‌های تندرو طالبان قرار می‌دهد تا کارشکنی کنند. هرگونه حمله داعش خراسان یا درگیری داخلی طالبان می‌تواند باعث کند شدن روند بازسازی شود و مشروعیت حضور آمریکا را زیر سؤال ببرد. چین نیز ممکن است با افزایش نفوذ اقتصادی در پاکستان یا فشار بر طالبان از طریق سرمایه‌گذاری، واکنشی غیرمستقیم نشان دهد. در خود آمریکا نیز خارطه تلخ خروج سال ۲۰۲۱ و مخالفت افکار عمومی، دولت را در موقعیتی شکننده قرار می‌دهد.

بازگشت به بگرام یک قمار ژئوپلیتیکی است. این اقدام به آمریکا امکان می‌دهد در بازی اوراسیا باقی بماند، اما هم‌زمان سه رقیب اصلی او یعنی ایران، چین و روسیه را در محور ضدواشنگتنی تازه‌ای به هم نزدیک‌تر می‌کند. برای ایران، بگرام به‌منزله کشودن جبهه‌ای جدید در شرق است و توازن راهبردی‌اش را بر هم می‌زند. برای چین، نظارتی مستقیم بر کریدورهای حیاتی طرح کمربند و جاده است. برای روسیه، ورود مزاحم به منطقه‌ای که می‌تواند آن را حوزه نفوذ سنتی خود می‌داند. هند اما در میانه این رقابت‌ها، ترجیح می‌دهد در سایه بماند و منافعتش را در هر دو سو حفظ کند.

در نهایت، بگرام جدید تنها یک پایگاه نظامی نخواهد بود، بلکه صحنه‌ای از رقابت قدرت‌های بزرگ است که آینده توازن ژئوپلیتیکی اوراسیا را تعیین خواهد کرد، توازنی که اگر آمریکا با مهارت هدایتش نکند، می‌تواند به نقطه اشتعالی تازه در نظم چندقطبی قرن بیست‌ویکم بدل شود.

منبع: National Interest

جهان

۵

بدون روتوش



محمد محسن فایزی

کارشناس مسائل فلسطین

۱۰ جسد برای پوشاندن ۱۰ دروغ نتانیاهو

حدود یک هفته از آغاز آتش‌بس در غزه گذشته است. تبادل اسرای زنده اسرائیلی بدون دردرس خاصی در مقابل آزادی حدود ۲ هزار اسیر فلسطینی انجام شد. اما درست از فردای تبادل اسرا، موضوع تبادل جسد‌های اسرائیلی با پیکر شهدای فلسطینی وارد چالش ویژه‌ای شد. در حالی‌که اسرائیلی‌ها و نتانیاهو تأکید و اصرار داشتند که حماس باید تمام جسد‌ها را در اختیارش را یکجا آزاد کند اما تاکنون حماس ۱۰ جسد را تحویل داده و هنوز ۱۸ جسد را در اختیار دارد.

حماس تأکید دارد که بازپایی جسد‌ها از زیرآوار زمان‌بر خواهد بود و قصدی برای این تأخیر ندارد و از سوی دیگر صهیونیست‌ها اصرار دارند با برجسته‌سازی این مسأله بر ادعای عدم تعهد حماس به آتش‌بس بدمند. البته روی کاغذ هم حق با حماس است و در توافق امضاشده میان میانه‌چی‌گران در خصوص مرحله اول تبادل، زمانی برای پایان تبادل اجساد قید نشده و تنها نوشته شده است که در اولین زمان این اتفاق از سوی حماس خواهد افتاد.

اما باید پرسید آیا جساد برای حماس کارت امتیاز ویژه‌ای است که نتانیاهو و تیم او در حال برجسته‌سازی و ضریب‌دهی رسانه و تهدید حول آند؟ باید گفت به نظرمی‌رسد این یک تحریف رسانه‌ای برای عبور از وضعیت کنونی است؛ وضعیتی که نتانیاهو بارها تأکید داشت رخ نخواهد داد و تبادل تنها زمانی رخ می‌دهد که حماس نایود شده باشد.

رونین برگمان تحلیلگر مشهور اسرائیلی در دیدیوت آهارونوت به‌صورت شفاف چرایی این ففاسازی‌های اسرائیلی‌ها را فاش می‌کند. او می‌گوید: «از زمان امضای معامله تبادل با حماس، ما زیرباران دروغ‌ها و صحنه‌سازی‌های زندگی می‌کنیم که هدفشان توجیه شکست‌های نتانیاهو و تبدیل شکست سیاسی و نظامی به «طرحی نابغه‌وار» خیالی است! آنچه در جریان است، فرآیند تولید سیستماتیک یک واقعیت جایگزین است که هدفش فرار از مسئولیت و ایجاد توهم جمعی در میان «اسرائیلی‌ها» است، در حالی‌که حقیقت، بسیار نامیدکننده‌و خطرناک‌تر است و معامله‌اخبار با حماس «برج دروغ‌هایی» را که دفتر نتانیاهو برای توجیه ادامه جنگ دوساله بر غزه ساخته بود، فروریخت.»

او در ادامه لیستی از ۱۰ دروغ نتانیاهو ارائه می‌کند که تیتروار مرور می‌کنیم:
۱- «ممکن بودن هم‌زمانی دو هدف نابودی حماس و بازگرداندن اسرا، ۲- فشار نظامی به تنهایی اسرا را بازمی‌گرداند، ۳- حماس نمی‌خواهد معامله‌ای انجام دهد، ۴- نتانیاهو معاملات را خراب نکرد و همیشه اسرا در اولویت قرار داشتند! ۵- محور فیلادلفیا مسیر اصلی قاچاق حماس است و از آنجا اسرا قاچاق می‌شوند، ۶- اگر فقط این مدر را بکنشیم، حماس فرومی‌پاشد و اسرا آزاد می‌شوند؛ یحیی السنوار، صالح العاروری، اسماعیل هنیه، محمد الفیف، محمد منوار... فهرست طولانی است! ۷- اگر دوباره این شهر (غزه) را اشغال کنیم، حماس فرومی‌پاشد و اسرا آزاد می‌شوند، ۸- مذاکره بی‌فایده‌است چون حماس اسرا را آزاد نخواهد کرد، ۹- تظاهرات داخلی به حماس کمک می‌کند و قیمت اسرا را افزایش می‌دهد.»

و در نهایت آخرین مورد را مفصل‌تر مرور می‌کنیم که ادعان می‌کند: «۱۰- در معامله فعلی، حماس تسلیم شده است. نتانیاهو اعلام کرد که به لطف توافق حاصل شد، حماس از سلاح خود خلع خواهد شد و غزه از سلاح خلع خواهد شد. اما مشکل این است که حماس هیچ سندی که شامل این موارد باشد امضا نکرده است. در متون هیچ تعهدی به خلع سلاح، خروج رهبری به خارج، انحلال سازمان یا کنترل امنیتی اسرائیل بر کل نوار غزه وجود ندارد.»

رسمی، بلکه در قبض برق، در نوسان قیمت نان و در اضطراب یک مادر برای داروی فرزندش. هیچ‌کس در این کشور نیاز به تعریف تحریم ندارد. همه، در حد خود، آن را زیسته‌اند. اما در این میان، تفاوت میان جوامعی که زیر بار تحریم فرومی‌ریزند و جوامعی که دل دل آن بیرون می‌آیند، در یک چیز نهفته است؛ چگونگی مواجهه‌شان با اندیشمندان با یحران. اگر تحریم صرفاً به دولت مربوط باشد، مردم تماشاگر خواهند ماند؛ اما اگر نخبگان بتوانند تحریم را به مسأله‌ای ملی و فکری تبدیل کنند به‌فرضتی برای بازاندیشی در سیاست، اقتصاد و اخلاق عمومی. آن‌گاه جامعه از «تحریم‌شدگی» عبور می‌کند، حتی اگر تحریم رسمی هنوز ادامه داشته باشد. در چنین شرایطی، روشنفکر باید حافظ امید باشد، نه تاجر ناامیدی، باید حقیقت را بگوید، اما چنان‌که گفتنش راهی بگشاید، نه اینکه درها را ببندد. باید به مردم یادآوری کند که تحریم، اگرچه ظالمانه است، اما ماندگار نیست و ملت‌هایی که در طوفان، عقلانیت و کرامت خود را نگاه می‌دارند، دیر یا زود ساحل را خواهند دید.

تحریم‌ها همیشه با توافق تمام نمی‌شوند؛ گاهی با فرسایش، گاهی با تغییر موازنه جهانی، گاهی با مقاومت خلاقانه و گاهی با دگرگونی درون خود جامعه. اما آنچه هر دو، هم مسیرها ثابت مانده، نقش انسان آگاه و امیدوار است؛ کسی که می‌داند حتی اگر هیچ راهی در بیرون نمانده باشد، هنوز می‌توان در درون راهی کشود. امروز، در میانه فشارها و تهدیدها، در زمانه‌ای که دوباره از «مرگ تدریجی» سخن می‌گویند، رسالت روشنفکر این است که مردم را از مرگ ترساند، بلکه از فراموشی بهادانه؛ از بی‌حسی، از عادت کردن به فقر، از قانع شدن بر همان‌جا، باید یادآوری کند که هیچ تحریمی نمی‌تواند ملتی را که می‌خواهد بماند، از پای درآورد.

اگر تاریخ درسی به ما داده باشد، این است: تحریم‌ها ماندگار نیستند، اما ملت‌ها اگر امیدشان را بپایند، خود را تحریم کردند.

روشنفکر، نویسنده، استاد دانشگاه، مدیر، روزنامه‌نگار و کارآفرین، هر کدام به سهم خود باید مراقب باشند که تحریم دوم، یعنی تحریم امید، بر ما نماند نکند؛ زیرا هر توافقی، هر لغو تحریمی و هر گشایش اقتصادی‌ای اگر درون ملت حسن زندگی و ایمان به آینده به وجود نیابد، ثمری نخواهد داشت. اما اگر این حس زنده بماند، حتی در سخت‌ترین روزها نیز تحریم‌ها دیر یا زود به پایان خواهند رسید؛ همان‌گونه که در تاریخ، همیشه چنین بوده است.

چراغی در میان سایه‌ها

تحریم‌ها خواهند رفت، همان‌گونه که پیش از این رفته‌اند، اما آنچه می‌ماند، چگونگی ماندن ملتست. اگر در این سال‌های سخت، انسایتی‌مان را حفظ کنیم، اگر به جای تسلیم، سپور و هوشتیار بمانیم، اگر حقیقت را با امید درآزمیم، آن‌گاه تحریم‌ها فقط حادثه‌ای در تاریخ خواهند بود، نه فرسوشی برای همیشه.

در پایان، شاید بتوان گفت:

تحریم، امتحان است، نه در قدرت، بلکه از ایمان. و ملتی که در میان سختی، به نور خیزد، امیدش نکند، حتی اگر دیرتر از دیگران به سپیده برسد، طلوعش پایدارتر خواهد بود.

از اصلاح. اما در نقطه مقابل، سیاه‌نمایی مطلق نیز به همان اندازه ویرانگر است. آن‌که هر روز مردم را از فروپاشی فاجعه‌می‌ترساند، در واقع ناخودآگاه به تداوم تحریم‌ها خدمت می‌کند؛ چون هیچ تحریمی به اندازه تحریم امید خطرناک نیست.

در روزگار تحریم، کار روشنفکر فقط تحلیل نیست؛ اخلاق تبدیل نیز مهم‌ت دارد. او باید واقعیت را بی‌پرده بگوید، اما طوری‌که گفتنش مردم را به کنش فراخواند، نه به تسلیم. باید خطاهای گذشته را نقد کند. اما به قصد بازسازی، نه انتقام. باید بداند که در شرایط فشار خارجی، حقیقت و مسئولیت از یک‌دیگر جدا نیستند. نخبگان، اگر می‌خواهند نقشی در پایان تحریم‌ها داشته باشند، باید دو کار را هم‌زمان انجام دهند: اول، به سیاستمداران واقع‌بینی بیاورند. اینکه راه خروج از تحریم‌ها نه در شعار و انکار، بلکه در گفت‌وگو، شفافیت، بازسازی اعتماد جهانی است؛ دوم، به مردم امید بیاورند. اینکه ملت‌هایی که در سختی، عقل و کرامت خود را حفظ می‌کنند، دیر یا زود از تونل تحریم عبور خواهند کرد.

وظیفه نخبگان نه «تسلیم واقعیت» است و نه «فرار از آن»، بلکه تبدیل رنج به خرد و امید به برنامه است. اما این وظیفه دو چهره دارد. در عرصه بین‌المللی، نخبگان باید برای مشروطیت‌زدایی از تحریم‌ها تلاش کنند؛ باید در گفتار و نوشتار، در دانشگاه و رسانه، نشان دهند که تحریم اقتصادی علیه یک ملت نه ابزار سیاست مشروع، بلکه شکلی از خشونت ساختاری است که جان انسان‌ها را نشانه می‌گیرد. هر مقاله، هر سخنرانی، هر یادگویی که بتواند این واقعیت را در افکار عمومی جهان برجسته کند، گامی است در جهت کاستن از قدرت اخلاقی تحریم.

در عین حال، در فضای داخلی، رسالت نخبگان «امیدآفرینی» است. نه از نوع توخالی و تبلیغاتی، بلکه امید برآمده از شناخت واقعیت و باور به ظرفیت‌های درونی کشور. نخبگان باید مردم را به کار و اندیشه دعوت کنند، نه به غم‌خواری و ترس. باید باور عمومی را از تسلیم به حرکت بدل کنند؛ چون هیچ‌سیاستی، هیچ مقاومتی و هیچ اصلاحی بدون امید دور نمی‌آورد.

در این میان، آنان وظیفه دارند با کسانی که در فضای سیاسی یا رسانه‌ای، دشمن را به تحریم و فشار بیشتر ترغیب می‌کنند، به روشنی و با استدلال روبه‌رو شوند. هر صدایی که از درون مرزها، زبان دشمن را تکرار کند و رنج مردم را ابزار رقابت سیاسی خود سازد، در واقع بر زخم جامعه نمک می‌پاشد. نخبگان باید مرز میان نقد مسئولانه و هم‌صدایی با تحریم را مشخص کنند؛ زیرا نقد صادقانه، نیروی اصلاح است. اما دعوت به تحریم، نوعی خیانت مدنی است. تاریخ بارها نشان داده است که تحریم‌ها، هرچند می‌توانند اقتصاد را تضعیف کنند، اما اگر جامعه‌ای از درون نهی نشود، اگر نخبگانش هم‌زمان در جهان مشروعیت تحریم را زیر سؤال ببرند و در درون کشور امید را زنده نگه دارند، هیچ قدرتی نمی‌تواند آینده او را مصادره کند.

۵. جمع‌بندی: رسالت روشنفکران

حالا که از تاریخ عبور کرده‌ایم و به با اکنون خود بازمی‌گردیم، شاید بتوانیم تصویر روشن‌تری از وضعیت خویش ترسیم کنیم. ما مردمی هستیم که تحریم را با گوشت و پوست لمس کرده‌ایم؛ نه در گزارش‌های

گرفت. اما به تدریج با میانه‌چی‌گری واشنگتن و تغییر موازنه جنگ، اعراب تولید نفت را از سر گرفتند. تحریم پایان یافت، نه با شکست و نه با پیروزی کامل، بلکه با تعدیل اهداف و بازگشت به منطق مصالحه.

جامعه‌ملل و موسولینی: وقتی اجماع جهانی فرومی‌ریزد

تحریرهایی که به وجدان جهان تکیه داشتند
شاید هیچ تحریمی به اندازه تحریرهای ضدآپارتاید آفریقای جنوبی در حافظه جمعی بشر نمانده باشد. از تحریم‌های سازمان ملل و آمریکا گرفته تا بایکوت‌های فرهنگی و ورزشی و دانشگاهی، همه جهان به تدریج پشت مردم سیاه‌پوست ایستاد. اقتصاد آفریقای جنوبی به‌مرور از سرمایه‌ی خارجی تهی شد و جامعه سفیدپوست نیز از انشزای بین‌المللی به تنگ آمد. در نهایت، در اوایل دهه ۱۹۹۰، رژیم آپارتاید فروپاشید و نلسون ماندلا آزاد شد.

پایان این تحریم، نتیجه ترکیب فشار خارجی و تحول درونی بود. جهان تحریم کرد، اما مردم آفریقای جنوبی نیز تغییر را خواستند.

لیبی، ایران و روسیه: تجربه‌های معاصر

در دهه ۱۹۹۰، لیبی تحت رهبری قذافی سال‌ها زیر تحریم ماند تا سرانجام در ۲۰۰۳ با پذیرش مسئولیت بمب‌گذاری‌ها و کنار گذاشتن برنامه‌های تسلیحاتی، به توافقی سیاسی رسید و تحریم‌ها لغو شد. ایران در ۲۰۱۵ با برجام گام مشابهی برداشت، هرچند مسیر آن ناتمام ماند. روسیه در ۲۰۱۴ و سپس ۲۰۲۲ با تحریم‌های گسترده روبه‌رو شد و هنوز نتیجه نهایی روشن نیست. اما همان‌طور که جنتلسون می‌گوید، «هیچ تحریمی تا ابد دوام نیاورده است؛ آنچه می‌ماند، شکل پایان آن است: مذاکره، مقاومت، یا تغییر در معادلات جهانی.»

از آن تا قذافی، از موسولینی تا ماندلا، تاریخ به ما می‌گوید: «تحریم‌ها همیشه با توافق تمام نمی‌شوند، اما همیشه پایان دارند.»

پایان این تحریم، نتیجه ترکیب فشار خارجی و تحول در روزگار تحریم، شاید هیچ مسئولیتی سنگین‌تر از مسئولیت نخبگان و روشنفکران نباشد. تحریم، فقط فشار اقتصادی نیست؛ نوعی اختلال در «افق دید» یک ملت است. وقتی اقتصاد زیر بار فشار خیم می‌شود، ذهن‌ها هم به تدریج خسته و افسرده می‌شوند، و در چنین وضعی، سخن هر نویسنده، استاد، مدیر یا روزنامه‌نگار، می‌تواند یا به بازسازی امید جمعی کمک کند یا به فروپاشی آن سرعت بخشد.

نخبگان جامعه در این شرایط باید میان دو وسوسه خطرناک تعادل برقرار کنند: از یک‌سو وسوسه انکار واقعیت، و از سوی دیگر وسوسه سیاه‌نمایی مطلق. انکار، همان اشتباهی است که در سال‌های اول تحریم مرتکب شدیم، زمانی که عده‌ای می‌گفتند «تحریم‌ها کاغذی‌اند» و تصور می‌کردند می‌توان با نادیده گرفتن واقعیت، از آثار آن گریخت. نتیجه‌اش را همه دیدیم: انباشت بحران‌ها، بی‌اعتمادی عمومی، و ناامیدی



روسیه

ابزارهای

فشار زیادی

از جمله

مسیرهای

تجاری

شمالی،

صادرات

سوخت و

وابستگی

افغانستان

به کشورهای

عضو سازمان

پیمان امنیت

جمعی را در

اختیار دارد.

در صورت

افزایش

حضور

آمریکا، مسکو

می‌تواند از

این اهرم‌ها

برای فشار

اقتصادی

و سیاسی

استفاده کند